

فلاخن

شماره‌ی ۳۶

فہینپیسر

علیہ سرمایہ‌داری

نیکول ام. آشوف  
مترجم: بدون نام



منہ پوچھ

# فلاخن

شماره ۳۶

---

فہینیس

## علیہ سرمایہ داری

نیکول ام. آشوف

مترجم: بدون نام

من پون

سوسیالیسم و فمینیسم رابطه‌ای طولانی، و بعضی پرتنش، [با یکدیگر] دارند. سوسیالیست‌ها اغلب متهمند به اینکه بر [مسئله‌ی] طبقه بیش از حد تاکید کرده، و در میانه‌ی هر تحلیلی، تفکیکی ساختاری بین کسانی که باید برای زنده ماندن کار مزدی کنند و آن دسته از کسانی که ابزار تولید را در دست دارند، قائل می‌شوند.

از آن بدتر، سوسیالیست‌ها این مسئله که عوامل دیگری، نظیر سکسیسم، نژادپرستی، یا همجنس‌گراهراسی، چه نقشی در شکل دهی سلسله‌مراتب قدرت بازی می‌کنند، را نادیده گرفته یا این عوامل را دست‌کم می‌گیرند. یا اینکه بر اهمیت این هنجارها و عملکردهای منفی صحنه گذارده، اما معتقدند چنین چیزهایی را صرفن با خلاصی از سرمایه‌داری می‌توان ریشه‌کن کرد.

از سوی دیگر، سوسیالیست‌ها فمینیست‌های جریان غالب را به تمرکز بیش از حد روی حقوق فردی به جای نبرد جمعی و نادیده گرفتن تفکیک ساختاری میان زنان، متهم می‌کنند. آنها فمینیست‌های جریان غالب را به حمایت از پروژه‌های سیاسی بورژوازی‌ای (۱) متهم می‌کنند که عاملیت زنان کارگر را تقلیل داده یا مطالبات طبقه‌ی متوسط را برجسته می‌سازند. مطالباتی که نیازها و خواسته‌های زنان فقیر را، چه در جهان شمال و چه در جهان جنوب، ندیده می‌گیرد.

این مباحث قدیمی بوده و به قرن نوزدهم و انترناسیونال اول (۲) باز می‌گردد و عمیقن حول پرسش‌های سیاسی در مورد قدرت و تناقضات جامعه‌ی سرمایه‌داری دور می‌زند.

ابهام آنجا بیشتر می‌شود که چطور سیاست فمینیستی توسط سرشت تاریخی سرمایه‌داری پیچیده‌تر شده - شیوه‌ای که از طریق آن سکسیسم هم در فرآیند تولید سود و هم در بازتولید کلیت نظام سرمایه‌داری ادغام می‌شود، دینامیک است.

امروزه این دینامیسم، وقتی که یک زن کاندیدای ریاست جمهوری، هیلاری کلینتون، اولین انتخاب میلیونرهای آمریکایی است، بسیار آشکار می‌شود. اما تفکیک میان سوسیالیسم و فمینیسم در نهایت تفکیکی غیر ضروری است.

چرا سوسیالیست‌ها باید فمینیست باشند

سرکوب زنان، چه در جامعه‌ی آمریکا، چه در سطح جهانی، چند بعدی است - تفکیک جنسیتی در حوزه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، روشن می‌سازد که چرا برای رهایی از ظلم و استبداد سرمایه، سوسیالیست‌ها باید فمینیست باشند.

این احتمال که یک زن در نهایت رییس‌جمهور آمریکا شود، فقدان تمام و کمال رهبری زنانه، چه در ایالات متحده و چه در هر جای دیگر جهان، را برجسته می‌سازد. علی‌رغم وجود زنان قدرتمندی همچون آنجلا مرکل (۳)، کریستین لوگراد، ژانت یلن و دیلما روسف (۴)، کفه‌ی ترازوی توازن جنسیتی در سیاست و جهان شرکت‌های بزرگ همچنان به شدت به نفع مردان سنگینی می‌کند. تنها چهار درصد از مدیرعاملان پانصد شرکت در سطح جهان، زن بوده و اغلب هیئت‌های مدیره‌ی شرکت‌های بزرگ یا عضو زن ندارند یا شمار اعضای زن آنها بسیار کم است.

در سطح جهانی، مردان نود درصد سران دولت‌ها را تشکیل داده، و در فروم اقتصاد جهانی سال ۲۰۱۵ تنها هفده درصد از ۲۵۰۰ نماینده‌ی حاضر زن بوده‌اند، این در حالی است که در سال ۲۰۱۳ زنان برای اولین بار سی کرسی در مجلس سنای ایالات متحده در اختیار داشتند.

بر خلاف بسیاری از کشورها، زنان در ایالات متحده، در مجموع، از حقوق و حمایت قانونی برابری با مردان برخوردارند، همچنین دسترسی زنان به آموزش و مراقبت‌های بهداشتی مشابه مردان است. ولی تفکیک جنسیتی در تمام این جامعه آشکارا به چشم می‌خورد.

در تحصیلات عالی، زنان نسبت به مردان عملکرد بهتری دارند اما موفقیت یا ثروتی که کسب می‌کنند، قابل مقایسه با مردان نیست و [همچنان] در رسانه‌های عمومی حضور کمتری داشته و مورد کلیشه‌سازی قرار می‌گیرند. موج حملات به حق تولید مثل زنان (۵) همچنان بی‌کم و کاست ادامه دارد و نرخ خشونت علیه زنان، بعد از کاهشی پایدار و طولانی مدت در طول دهه‌ی نود، از سال ۲۰۰۵ تاکنون تغییری نکرده است.

در همین حال، تصمیمات مبتنی بر ایجاد توازن میان زندگی خانگی و زندگی کاری، در مواجهه با

هزینه‌های همواره رو به افزایش مسکن و مراقبت از کودکان، دشوارتر از قبل است. پنجاه سال پس از تصویب قانون "مزد برابر" در سال ۱۹۶۳، زنان در ابعاد وسیع وارد نیروی کار شده‌اند: امروزه، ۶۰ درصد زنان خارج از خانه کار می‌کنند. احتمال کار مادران متاهل و مجرد بیش از گذشته است و شامل ۵۷ درصد مادرانی می‌شود که کودک زیر یک سال دارند.

ولی مزد زنانی که به کار تمام وقت مشغولند، تنها ۸۱ درصد مزد مردان است، رقمی که در سال‌های اخیر، با کاهش سریع دستمزد مردان (به غیر از آنهایی که تحصیلات دانشگاهی دارند)، دچار تورم شده است.

اختلاف میزان دستمزد با تفکیک جنسیتی در نیروی کار همخوانی دارد. در بخش فروش، خدمات و تغذیه، که محوریت رشد نوین شغلی را داراست، زنان دست بالا را دارند، و زنانه‌سازی کارهای "مراقبتی" بیش از پیش چشمگیر است. علی‌رغم دستاوردهای اخیر، نظیر بسط قانون "استانداردهای کار منصفانه" به کار خانگی (۶)، کار مراقبتی همچنان کاری زنانه و کم‌ارزش تلقی می‌شود. شمار نامتناسبی از مشاغل مراقبتی مزد کمی دارند، و احتمال تحقیر، آزار، تعرض و بالا کشیدن دستمزد [توسط صاحب‌کار] در چنین مشاغلی رایج است.

مضاف بر این تفاوت‌های آشکار میان تجربه‌ی زنان و مردان در ایالات متحده، طیف وسیعی از تأثیرات مودیان‌های سکسیسم نیز موجود است. فمینیست‌هایی نظیر بل هوک‌ها (۷) معتقدند سکسیسم و نژادپرستی در هر گوشه‌ی این جامعه شایع بوده و روایات غالب قدرت، دیدگاهی سفید و هترو نورماتیو از زندگی را تجلیل و تکریم می‌کنند.

از زمان تولد، با دختران و پسران به شیوه‌ای متفاوت رفتار می‌شود و کلیشه‌های جنسیتی وارد شده به خانه، مدرسه و زندگی روزمره در تمام طول حیات زنان تداوم یافته و هویت و انتخاب‌های آنان در زندگی را شکل می‌دهد.

همچنین، سکسیسم نقشی کمتر آشکار، اما حیاتی، در [مسئله‌ی] تولید سود بازی می‌کند. از روز نخست، تکیه‌ی سرمایه‌داری بر کار غیرمزدی خارج از بازار کار (عمدتاً در خانه (۸)) بوده است، کاری که عناصر اساسی و ضروری انباشت سرمایه را فراهم می‌آورد: کارگرانی که باید به وجود آورده شوند، برای آنها غذا و لباس فراهم شود، وارد اجتماع شده و مورد عشق قرار گیرند.

این کار غیرمزدی به شدت جنسیتی است. اگرچه نسبت به گذشته، مردان بیشتری در امور خانگی

و پرورش فرزندان مشارکت می‌کنند، اما بازتولید اجتماعی همچنان در وهله‌ی نخست بر عهده‌ی زنانی است که از آنها انتظار می‌رود بار سنگین وظایف خانگی (۹) را به دوش بکشند.

اغلب زنان خارج از خانه هم به کار مزدی مشغولند و کار خانگی برای آنها به "شیفت دوم" بدل شده است. بدین طریق، زنان دو چندان سرکوب می‌شوند، در محل کار مورد بهره‌کشی قرار گرفته و در بازتولید اجتماعی نیروی کار، به عنوان کارگر به رسمیت شناخته نمی‌شوند.

چرا فمینیست‌ها باید سوسیالیست باشند

این تفکیک مداوم جنسیتی-طبقاتی، در حوزه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، بر آتش دیدگاه فمینیستی جریان غالب می‌دمد. دیدگاهی که معتقد است سکسیسم چیزی جدا از سرمایه‌داری است، چیزی که باید جداگانه با آن مبارزه کرد.

در طول تمام موج‌های بی‌شمار نبرد فمینیستی، اکتیویست‌ها استراتژی‌های گوناگونی را برای مبارزه با سکسیسم و تفکیک جنسیتی دنبال کرده‌اند. امروزه، فمینیست‌های جریان غالب به تمرکز بر گم‌کردن زنان در [راس] قدرت، در هر دو حوزه‌ی سیاسی و اقتصادی، به عنوان راهی برای حل طیفی از مشکلاتی که زنان با آن مواجه‌اند، گرایش دارند. مشکلاتی نظیر نابرابری، خشونت، توازن میان کار و زندگی، و روند اجتماعی شدن جنسیت زده.

زنانی که صدای بلندشان به گوش می‌رسد، نظیر شریل سندبرگ (۱۰)، هیلاری کلینتون، آن مری سلاتر (۱۱)، و بسیاری دیگر از این استراتژی فمینیستی "گرفتن قدرت" حمایت می‌کنند. سندبرگ، یکی از طرفداران تاثیرگذار این استراتژی، بر این باور است که زنان دیگر نباید بترسند و باید "اخلال در شرایط موجود" را آغاز کنند. او معتقد است اگر زنان چنین کاری بکنند، این نسل می‌تواند فاصله‌ی موجود در رهبری [زنانه و مردانه] را خاتمه داده و با این کار جهان را به جایی بهتر برای همه‌ی زنان بدل سازد.

تاکید استدلالت "گرفتن قدرت" بر آن است که اگر زنان در راس قدرت بودند، بر خلاف مردان، به پیاده‌سازی سیاست‌هایی توجه نشان می‌دادند که به نفع زنان است و تفکیک طبقاتی-جنسیتی در حوزه‌ی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تنها در صورتی از بین می‌رود که شمار زنان در جایگاه رهبری با مردان برابر باشد.

تاکید بر پیشرفت فردی، به عنوان راهی برای دستیابی به اهداف فمینیستی، چیز تازه‌ای نیست و

توسط بسیاری از فمینیست‌ها نظیر شارلوت بانچ (۱۲) و سوزان فالودی (۱۳) مورد انتقاد قرار گرفته است. فمینیست‌هایی که مفهوم همبستگی خواهرانه به مثابه‌ی درمانی برای تفکیک جنسیتی دیرینه را به چالش می‌کشند. همانطور که فالودی می‌گوید: "نمی‌توانید جهان را برای زنان صرفن با وارد کردن چهره‌های زنانه در راس نظام تغییر نیافته‌ی قدرت سیاسی و اقتصادی، تغییر دهید." فمینیست‌سوسیالیست‌هایی نظیر جو هانا برنر (۱۴) نیز بر این نکته دست می‌گذارند که چطور فمینیسم جریانی غالب تنش‌های عمیق میان زنان را کم‌رنگ و حداقلی می‌کند:

می‌توان گشاده‌دستانه رابطه‌ی میان این زنان را دارای کاراگری دوسویه دانست: زنان طبقه‌ی کارگر/زنان فقیر و زنان متخصص طبقه‌ی متوسط که شغلشان بالاکشیدن و قاعده‌مند کردن کسانی است که مشکل دار تعریف می‌شوند، یعنی فقیرها، ناسالم‌ها، کسانی که در فرهنگ [مسلط] نمی‌گنجد، «منحرفان جنسی»، کسانی که بدآموزش دیده‌اند. با ادعای فمینیست‌های مدافع طبقه‌ی متوسط مبنی بر نمایندگی زنان طبقه‌ی کارگر، این تنش‌های طبقاتی با سیاست فمینیستی درهم می‌آمیزند.

نتیجتن، در عین حال که بازشناختن این مسئله ضروری است که چگونه جامعه‌ی معاصر جنسیت زده پابرجا می‌ماند، مد نظر داشتن این نکته که چطور باید بر این تفکیک‌ها فائق آمدن نیز ضرورت دارد و همچنین به رسمیت شناختن محدودیت‌های فمینیسمی که سرمایه‌داری را به چالش نمی‌کشد نیز حائز اهمیت است.

سرمایه‌داری برهنجارهای سکسیسم موجود پابرجاست، که با ماهیت استثمارگری کارمزدی ترکیب شده‌اند. وقتی امیال و آرزوهای زنان مسکوت گذاشته شده یا بی‌ارزش تلقی شود، راحت‌تر می‌توان از آنها بهره‌گیری کرد. سکسیسم بخشی از ابزار کار شرکت‌هاست که آنها را قادر می‌سازد مزد کمتری به زنان، به ویژه زنان رنگین پوست (۱۵)، پرداخت کنند، و از جهات دیگر نیز علیه آنان تبعیض روا دارند.

ولی حتی اگر سکسیسم را ریشه‌کن کنیم، تناقضات ذاتی سرمایه‌داری [همچنان] ادامه می‌یابد. قدم گذاشتن زنان به عرصه‌ی [قدرت] مهم و ضروری است، ولی این مسئله در تفکیک بنیادین میان کارگران و صاحب‌کاران، میان زنان در راس و زنان زیر دست، تغییری ایجاد نمی‌کند.

مسئله‌ی ورود زنان به قدرت، این واقعیت که اغلب زنان درگیر مشاغل بی‌ثبات و بادست‌مزد

پایین هستند را تغییری نمی‌دهد. مشاغلی که نسبت به سکسیسم موجود در حوزه‌ی اقتصادی یا سیاسی، نشان از مانعی به مراتب بزرگ‌تر سر راه پیشرفت و زندگی راحت دارند. این مسئله در قدرت‌انگیزه‌ی سود و اضطراب شرکت‌ها در مزددهی به کارگران به کمترین میزانی که هنجارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اجازه می‌دهند تغییری ایجاد نمی‌کند.

مسلمن جامعه قابل فروکاستن به روابط مبتنی بر دستمزد نیست و تفکیک جنسیتی حقیقی و مداوم است. جدی گرفتن مسئله‌ی طبقه یعنی پیوند زدن سرکوب زنان با شرایط مادی زیست و کار آنها و به طور هم‌زمان به رسمیت شناختن نقش سکسیسم در شکل‌دهی به زندگی کاری و زندگی خانگی آنان.

جنبش فمینیستی، چه در شکل "رفاه اجتماعی" آن، چه در [شکل] رادیکال معاصرش، دستاوردهای چشمگیری داشته است. چالش کنونی دو جنبه دارد: دفاع از این پیروزی سخت به دست آمده و فراهم‌سازی امکان لذت بردن واقعی از این پیروزی برای همه‌ی زنان، و همچنین پیشروی با مطالبات نوین و عینی که رابطه‌ی پیچیده‌ی میان سکسیسم و تولید سود را هدف قرار می‌دهد.

برای این سوال که چگونه باید به این اهداف دوگانه نائل آمد، جواب آسانی در دست نیست. در گذشته، زنان با جنگیدن هم‌زمان برای حقوق زنان و حقوق کارگران، [و] ایجاد ارتباط میان مبارزه با سکسیسم و مبارزه با سرمایه، بزرگترین دست‌آوردها را داشته‌اند.

همانطور که ایلین بوریس و آنلیس اورلک (۱۶) اشاره می‌کنند، در طول دو دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ میلادی، "فمینیست‌های درون اتحادیه‌ها به آغاز جنبش زنان احیاء شده‌ای کمک کردند که مطالباتی نوین برای حقوق زنان در خانه، در محل کار و در اتحادیه‌ها برمی‌انگیخت". کارکنان خطوط هوایی، کارگران بخش پوشاک، کارمندان بخش دفتری و کارگران خانگی، جنبش اتحادیه‌ی کارگری‌ای که تحت سلطه‌ی مردان بود (تا سال ۱۹۸۰ هیچ زنی در هیئت اجرایی فدراسیون کارگران آمریکا-کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی حضور نداشت) را به چالش کشیدند و در این روند فمینیسمی نوین، و گسترش یافته‌تر ساختند.

زنان اتحادیه‌های کارگری نه صرفن با مطالبه‌ی دستمزد بالاتر و فرصت برابر که با مطالبه‌ی مراقبت از کودکان، ساعات کاری قابل انعطاف، مرخصی زایمان و دیگر دستاوردها، امکان جدیدی خلق



کردند، دستاوردهایی که توسط برادرانشان در اتحادیه‌ها نادیده گرفته شده یا کم‌ارزش تلقی می‌شد. این مسیری است که هم سوسیالیست‌ها و هم فمینیست‌ها باید در آن پا بگذارند، مسیری به سمت مبارزات و مطالباتی که هم نیروی محرکه‌ی سرمایه و هم هنجارهای ریشه‌دار سکسیسم را به چالش می‌کشد، هنجارهایی که ریشه‌هایی عمیق در سرمایه‌داری دارند.

مبارزات و مطالباتی که به این هدف نائل می‌آیند، عینی بوده و در حال حاضر در جریانند. برای مثال، مبارزه برای بیمه‌ی درمانی دولتی (۱۷) هر فرد از زمان تولد تا مرگ، فارغ از اینکه فرد توانایی پرداخت آن را داشته باشد یا نه، خواسته‌ای است که هم سکسیسم و هم قدرت سرمایه در کنترل و اعمال فشار بر روی عاملیت کارگر را تضعیف می‌کند. بسیاری خواسته‌های کوتاه‌مدت و عینی دیگر هم هست که اهداف فمینیسم و سوسیالیسم را در هم می‌آمیزد، اهدافی همچون تحصیلات عالی‌ی رایگان، مراقبت رایگان از کودکان، و دستمزد پایه‌ی جهانی همراه با تور اجتماعی ایمنی<sup>۱</sup> این اصلاحات زمینه را برای اهداف رادیکال تر فراهم خواهد آورد، اهدافی که تاریخ‌کن کردن سکسیسم، بهره‌کشی، و کالایی کردن زندگی اجتماعی پیش خواهند رفت. برای مثال، پروژه‌های افزایش کنترل جمعی و دموکراتیک بر نهادهایی که در خانه، مدرسه، و زندگی کاری ما تأثیری محوری دارند، نهادهایی همچون مدارس، بانک‌ها، محل کار، شهرداری‌ها، ادارات دولتی و محلی، به زنان و مردان قدرت، استقلال و امکان بیشتری برای زندگی بهتر خواهد داد.

این استراتژی ضد سرمایه‌داری، استراتژی‌ای است که امکان تغییرات رادیکال مورد نیاز زنان را در خود دارد. در نهایت، اهداف فمینیسم رادیکال و سوسیالیسم یکی است، عدالت و برابری برای همه، نه صرفن فرصت برابر برای زنان یا مشارکت برابر زنان در نظامی ناعادلانه.

### منبع: ژاکوبین

۱ تورهای ایمنی اجتماعی (Social safety nets)، برنامه‌هایی برای کمک‌رسانی به افراد با درآمد پایین هستند که به منظور جلوگیری از فقیرتر شدن افراد از سوی بخش دولتی یا خصوصی (سازمان‌های مردم‌نهاد) ارائه می‌شوند. این برنامه‌ها عمدتاً شامل کمک‌های نقدی و غیرنقدی، یارانه برای مواد غذایی و حمل و نقل عمومی و همچنین معافیت از مالیات یا عوارض می‌شود.

## پانوشته‌ها:

۱. [لینک](#)
۲. [لینک](#)
۳. [لینک](#)
۴. [لینک](#)
۵. [لینک](#)
۶. [لینک](#)
۷. [لینک](#)
۸. [لینک](#)
۹. [لینک](#)
۱۰. [لینک](#)
۱۱. [لینک](#)
۱۲. [لینک](#)
۱۳. [لینک](#)
۱۴. [لینک](#)
۱۵. [لینک](#)
۱۶. [لینک](#)
۱۷. [لینک](#)

منجنيح  
Manjanigh

